

## سخن آغازین

### جایگاه علوم انسانی

هیأت تحریریه

#### چکیده

این نوشتار، نخست مروری دارد بر دو تقسیم از تقسیمات علوم که یکی میراث ارسطوست که ابن سینا آن را در برخی از آثار خود بازتاب داده است، و دیگری از خود وی. سپس نگاه کوتاهی دارد بر چند تقسیمی که در اروپا و در قرون جدید مطرح شده است.

نگارنده علوم را به انسانی و غیرانسانی تقسیم کرده و معتقد است که علوم انسانی با انسان و علوم غیرانسانی با اشیائی غیر از انسان سر و کار دارد، و بنابراین، ارزش علوم انسانی نسبت به علوم دیگر به همان اندازه است که انسان بر سایر اشیاء برتری دارد. در این میان فلسفه از جایگاهی والا برخوردار است، و باید به عنوان مادر علوم انسانی شناخته شود؛ زیرا فلسفه است که از مبدء و غایت و چرایی وجود انسان بحث می‌کند.

واژگان کلیدی: علوم، انسان، طبیعت، کمیات، مبدء، غایت

\*\*\*

## مقدمه

برای علوم تقسیمات مختلفی ذکر کرده‌اند. قدیم‌ترین تقسیمات، یادگار ارسطوست که ابن سینا آن را در اثر عظیم خود - یعنی شفا که جامع منطق و طبیعیات و ریاضیات و الهیات است - آورده است.

در این تقسیم، علوم به فلسفی و غیرفلسفی، و علوم فلسفی به نظری و عملی، و علوم فلسفی نظری به طبیعی و ریاضی و الهی، علوم فلسفی عملی به اخلاق و تدبیر منزل و سیاست تقسیم شده است. (ابن سینا، ۱۴۰۴ق: ۳ و ۴)

ابن سینا در کتاب دیگری که به منظور انعکاس نظرات خودش تالیف کرده، و از گرایش مشائی فاصله گرفته، به تقسیم جدیدی روی آورده که به شرح زیر است:

علوم یا مقطعی است یا غیرمقطعی. علوم غیرمقطعی را باید حکمت نامید. علوم غیرمقطعی یا اصلی است یا فرعی (مانند طب و فلاح). علوم اصلی یا آلی است (مانند منطق) یا غیرآلی است که خود به نظری و عملی تقسیم می‌شود. در علوم عملی غایت دانستن است برای عمل کردن که به اخلاق و تدبیر منزل و سیاست قابل انقسام است. در علوم نظری غایت تزکیه نفس است به دانستن. اگر موضوع این علوم - ذهناً و خارجاً - مخالطه ماده است، طبیعی، و اگر تنها در خارج مخالطه ماده است، ریاضی و اگر در خارج گاهی مخالطه ماده است و گاهی مجرد، علم کلی و اگر به هیچ وجه مخالطه ماده نیست، علم الهی است (ابن سینا، ۱۹۱۰م: ۷ و ۶)

ابن سینا الهیات را فلسفه حقیقی و فلسفه اولی، و مصحح مبادی سایر علوم، و حکمت حقیقی می‌نامد، و آن را برترین دانشی معرفی می‌کند که با برترین معلوم سر و کار دارد. معرفتی که این علم به انسان می‌دهد، صحیح‌ترین و متقن‌ترین معارف است، و ما را با اسباب عالیه کل هستی آشنا می‌سازد. (همان، ۱۴۰۴ق: ۵)

از آن جا که فلسفه، اعم علوم است، و هیچ چیزی از دایره موضوع و محمولات آن خارج نیست، غایتی که خارج از آن باشد، برای آن متصور نیست، و صد البته که فواید آن بی شمار است، ولی غایت یا علت غائی ندارد؛ چنان که برای موضوع آن، علتی به عنوان فاعل یا جز آن، متصور نیست؛ از این رو موضوع فلسفه - یعنی مطلق موجود - از داشتن علت فاعلی و غایی و مادی و صوری منزّه است، و اگر براهینی در این علم برتر، مطرح می‌شود، لمّی نیست، بلکه انی است؛ آن هم برهان انی مفید یقین که بر محور ملازمات عامه استوار است، و از یک لازم عام به لازمی دیگر رهنمون می‌شود. (طباطبایی، ۱۴۰۴ق: ۹)

### سیر تقسیمات علوم در دنیای جدید

نخستین تقسیم از بیکن است. او در کتاب *ارجمندی و فزونی دانش*، علوم را برحسب قوای ذهن - یعنی حافظه و تخیل و خرد - تقسیم کرده است. تاریخ به حافظه، و شعر به تخیل، و فلسفه به خرد بستگی دارد. همه این‌ها به علوم انسانی مربوط است، و نه همه علوم. (فروغی، ۱۳۱۷ش: ج ۱، ص ۸۳)

پس از او نوبت به آمپر می‌رسد. علوم را به جهانی و عقلانی تقسیم می‌کند. موضوع علوم جهانی، ماده، و موضوع عقلانی ذهن است. علوم جهانی شامل ریاضی، فیزیک، طبیعی و طبی، و علوم عقلانی شامل فلسفه، سخن، هنر، نژادشناسی و علوم سیاسی است.

اگوست کنت فرانسوی علوم را به بسیط و مرکب و هر کدام را به آلی و غیرآلی تقسیم کرد. به نظر او جامعه‌شناسی از اهمیت والایی برخوردار است. (یوسف کرم، ۱۹۶۲م: ۳۲۰)

اسپنسر علوم را به مجرد و عینی یا هر دو تقسیم کرد. به نظر او علوم مجرد

عبارتند از منطق و ریاضیات (همان، ص ۳۵۷)

در کتاب فلسفه و علوم طبیعت، علوم را به ریاضی و فیزیک و شیمی و زیستی و روانشناسی و فلسفی و جامعه شناسی، و در کتاب زمینه جامعه شناسی، علوم را به علوم ماده بی جان، و علوم ماده جاندار، و علوم اجتماعی یا علوم انسانی تقسیم کرده‌اند.

در این تقسیمات، هیچ کدام توجهی که باید و شاید به علوم انسانی و جایگاه والای آن‌ها به لحاظ ارتباطی که با انسان و مقام و منزلت آن دارند. نشده است.

### تقسیم علوم از نگاهی دیگر

ما می‌توانیم علوم را به انسانی و غیرانسانی تقسیم کنیم؛ هرچند که به یک لحاظ، همه علوم انسانی است؛ چرا که تنها انسان است که خدا به او قوه تفکر و تعقل داده، تا درباره خود و خدای خود و جهان هستی فکر کند، و علمی را پدید آورد که برخی از آن‌ها ابزاری است - مانند منطق - و برخی غیرابزاری است. برخی از علوم غیرابزاری به یک موضوع عام و مطلق و لابلشروط - آن هم لابلشروط مقسمی - نظر دارد، و برخی به موضوعات خاص و محدودی، مانند علوم طبیعی و ریاضی و اخلاقی و منزلی و سیاسی.

در عین حال، علمی که با انسان - آن هم به لحاظ انسانیت و تنها از همین حیثیت - سر و کار دارد، علوم انسانی می‌نامیم؛ ولی علمی که با طبیعت یا با کمیات متصل - از قبیل خط و سطح و حجم - یا با کمیات منفصل - مانند عدد - یا با الفاظ و کلمات و حروف - از قبیل علم لغت و علم صرف و نحو و تجوید - سر و کار دارد، علوم غیرانسانی می‌نامیم.

در این میان، ناگزیریم که به حکم ضرورت و به حکم شرافت و اهمیت،

فلسفه را از دایره علوم غیر انسانی خارج کنیم، و در دایره علوم انسانی قرار دهیم، و صدالبته که باید در مرکز دایره قرار گیرد؛ چرا که مرکز دایره، قطب و محوری است که مابقی اشعه ای است که از آن شروع و به آن ختم می‌شوند.

### جایگاه فلسفه

آیا آموختن فلسفه و تفکر فلسفی برای انسان ضرورت دارد، یا امری است تفننی و زاید و بیهوده که نه به درد دنیای انسان می‌خورد، و نه به درد آخرتش؛ چرا که ثمره ای جز اتلاف وقت ندارد؟!

پاسخ این است که انسانیت انسان بدون فلسفه، مورد تردید است. حقیقت این است که نه انسان بدون فلسفه انسان، و نه فلسفه بدون انسان فلسفه است. فلسفه، علم وجودشناسی است. مگر ممکن است که انسان از وجودشناسی سرباز زند؟! فلسفه یعنی علم به آغاز و انجام هستی. مگر ممکن است که انسان بدون علم به آغاز و انجام هستی، انسان باشد؟! البته اگر حد انسان را آنگونه که در شعر سنائی مطرح شده، تلقی کنیم، می‌توان به هر موجودی که اهل فلسفیدن و تفکر در آغاز و انجام هستی نیست، انسان گفت. شعر سنائی این است:

حد انسان به مذهب عامه	حیوانی است مستوی القامه
پهن ناخن برهنه پوست زموی	به دو پا رهسپر به خانه و کوی
هرکه را بنگرند کاین سان است	می‌برندش گمان که انسان است

باری «فلسفه از دو جهت برای انسان ضرورت داد: یکی از جنبه فکری و

یکی از جنبه عملی». (مطهری، ۱۳۶۶ش: ۱۴)

همه می‌خواهند از آغاز و انجام جهان، آگاهی پیدا کنند. اگر این آگاهی از راه صحیح و از مجرای درست حاصل نشود، به بیراهه می‌افتد، و انسان را در دام

فلسفه‌های غلط، و جهان بینی‌های مادی گرفتار می‌کند. آنگاه چه خواهد شد؟! تفکر صحیح و روشمند به انسان روحیه و نشاط می‌بخشد. این جاست که هم ضرورت فکری آن معلوم می‌شود، و هم ضرورت عملی آن.

درباره ضرورت فکری آن، همین اندازه بس که «انسان خود را جزء جهانی می‌بیند که آغاز و انجام و حقیقت و کنه آن بر وی نامعلوم است، و منتهای آرزوی او این است که از راز این حقیقت تا آنجا که برای وی میسر است، آگاه شود، و از این جهت است که هیچ بشری در دنیا پیدا نمی‌شود که پیش خود، تفسیری از جهان هستی نکند، و حتی اگر انسان با یک پیرزن بی سواد نیز برخورد کند، می‌بیند او نیز در این باره فکر کرده، و فکر خود را با یک توجیه و تفسیر عامیانه قانع ساخته است، و در تمام طبقات بشر نظیر همان توجیه و تفسیر را شما پیدا خواهید کرد.» (همان)

و اما ضرورت عملی آن، روشن‌تر است؛ زیرا در زندگی انسان آن عملی ارزش دارد که تکیه گاه فکری صحیح داشته باشد، نه هر عملی. «طرز تفکر انسان درباره هستی و جهان ممکن است طوری باشد که او را خشک و جامد و سرد و بی روح نماید. ممکن است او را جدی و فعال کند، و ممکن است او را تنبل و لاقید بار آورد. ممکن است طوری باشد که او را خوش بین و دارای حسن نظر به جهان و جهانیان و رئوف و مهربان بار آورد، و ممکن است برعکس، بدبین و بدگمان و قسی القلب و بی رحم نماید.» (همان، ص ۱۵)

آری فرق میان جهان بینی الهی و جهان بینی مادی در روحیه و اخلاق و عمل از زمین تا آسمان است.

### خطای پراگماتیسم

ما نباید از ارزش و اعتبار عمل غافل بمانیم. اما کدام عمل؟ آیا حقیقت آن است

که در عمل، مفید باشد، یا عمل مفید آن است که تابع حق و حقیقت باشد؟ پراگماتیست‌های آمریکایی می‌گفتند: «غرض از حیات همانا عمل است نه نظر، و بالتیجه فعالیت عقل، اولاً و بالأصله در منشأیت اثر عملی است، و کار عقل در این است که به امر حیات و تسهیل معیشت و به ارضای تمایلات مختلف ما مدد رساند؛ بنابراین، علم را قدر و اعتبار عملی است، و کار آن نیست که ماهیت اشیاء را به ما بشناساند، بلکه عبارت است از این که وسائل تأثیر و تصرف در آن‌ها را به دست بدهد، و آن‌ها را با حوائج ما سازگار و موافق سازد.» (پول فولکیه، ۱۳۴۷ش: ۳۵۷)

این نظریه اصالت عمل آمریکایی به افراط گرایید، و انسان را در حد حوائج معیشتی پایین آورد و شکست خورد؛ از این رو ویلیام جیمز گفت: «سعی من در ترویج نظریه خود درباره حقیقت، تقریباً مواجه با شکست بوده است.» (همان، ص ۳۵۹)

پراگماتیست‌های فرانسوی از افراط به اعتدال گراییدند، و گفتند: «گران‌بهارترین حقایق، آن حقیقتی است که ما را قادر سازد به این که استعدادها و تمکانات انسانی را که در نهاد آدمی نهفته است، از قوه به فعل آوریم، و قدرت جان بخش این حقیقت، به همان اندازه که ما در یافتن آن، بیشتر دخیل باشیم، و بیشتر تعلق به خصوص ما داشته باشد، بیشتر خواهد بود.» (همان، ص ۳۵۸)

حقیقت، تکیه گاه اخلاق نیکو، و زیر بنای عمل مفید است. فلسفه است که نیاز انسان را به لحاظ معرفت حقیقت برآورده می‌کند، و راه او را به سوی اخلاق و اعمال مفید می‌گشاید. قرآن کریم سرانجام تلخ و ناگوار انسان را در چند چیز خلاصه کرده است: نداشتن امید و اعتقاد به ملاقات خدا، خشنودی و اعتماد به زندگی دنیا، و غفلت از آیات الهی<sup>۱</sup> (یونس: ۱۰، آیه ۷ و ۸) همه این‌ها بر می‌گردد به جهان بینی غلط، یعنی جهان بینی مادی و دور از حق و حقیقت. با فرض غلط بودن

و مادیت جهان بینی، عمل هر چه باشد، امید سعادت و رستگاری نیست؛ زیرا هرگونه عمل و کسب و کرداری برخاسته از همان جهان بینی غلط است. اما اگر جهان بینی، صحیح و عقلانی و غیرمادی و وحیانی باشد، سرنوشت انسان همان است که قرآن می‌گوید: «آن‌هایی که ایمان و عمل صالح دارند، خدای متعال به برکت ایمانشان، آن‌ها را هدایت می‌کند»<sup>۲</sup> (همان، آیه ۹) نه به برکت ایمان و عمل صالح، و این، نشان می‌دهد که اصالت با جهان بینی و معرفت حقیقت است، نه با عمل؛ هر چند که عمل برخاسته از جهان بینی حقیقی همچون خود آن جهان بینی نور است؛ ولی نور معرفت و جهان بینی پیشاپیش اهل ایمان و نور عمل صالح در سمت راستشان در شتاب است.<sup>۳</sup> (حدید: ۵۷، آیه ۱۲، و تحریم: ۶۶، آیه ۸)

قرآن کریم عمل را تابع شاکیله آدمی شمرده است.<sup>۴</sup> (اسراء، ۱۲، آیه ۸۴) از این بیان قرآنی استفاده می‌شود که میان ملکات و احوال نفسانی رابطه خاصی است. (طباطبایی، ۱۳۸۶ق: ج ۱۳، ص ۲۰۳) اگر انسان از جهان بینی صحیح و دقیق الهی برخوردار باشد، به اعتقادات صحیح و ملکات و احوال پسندیده نفسانی و به عمل صالح می‌رسد.

انسان مالک حقیقی عمل خویش است<sup>۵</sup> (نجم: ۲۷، آیه ۳۹) همان طوری که عقیده قائم به انسان است، عمل نیز قائم به انسان است، و به بقای او باقی است (طباطبایی، ۱۳۹۱ق: ج ۱۹، ص ۵۰) و البته قیام، طولی است، یعنی قیام عمل به عقیده، و قیام عقیده به انسان.

تأثیر حالات نفسانی در عمل از نظر قرآن محرز است. مثلاً نماز صابران ثواب بهترین نماز را دارد؛ هر چند که در ذات خود، بهترین نماز نباشد. (همان، ۱۳۸۵ق: ج ۱۲، ص ۳۶۳) زیرا قرآن می‌گوید: «ما اجر صابران را مطابق بهترین اعمالی که انجام داده‌اند، خواهیم داد».<sup>۶</sup> (نحل: ۱۶، آیه ۹۶) در آیه بعد هم ایمان



زنان و مردان مؤمنی که عمل صالح انجام داده‌اند، را ملاک دادن بهترین پاداشی که به بهترین اعمال آن‌ها داده می‌شود، قرار داده است.<sup>۱</sup> (همان، آیه ۹۷)

## آب یا سراب

تمام سبک‌ها و روش‌های زندگی بر جهان بینی استوار است؛ ولی باید توجه داشت که جهان بینی یک نوع، و منحصر در یک چشمه زلال و یک منبع بی همال نیست. اکثر جهان بینی‌ها و فلسفه‌ها سرابند، و نمی‌توانند به عنوان یک علم انسانی مادر، به سایر علوم انسانی که محوری جز انسان ندارند، جهت صحیح بدهند، و نیز علوم غیر انسانی را از آفت زدگی سکولار، پالایش کنند، و در مسیر استحکام و برافراشتن کاخ شکوهمند خداشناسی و خداباوری و تعبد و تسلیم قرار دهند. و جملگی ابزاری شوند برای فراهم کردن یک سبک زندگی مدرن انسانی و اسلامی.

متأسفانه فلسفه‌های مدرن غربی این قدر تشمت و اختلاف و پراکندگی دارند که به جای این که به انسان‌ها جهت دهند، جز سرگردانی و حیرت و ضلالت، بار و بری نداشته، و جز یأس و سرخوردگی ارمغانی نداشته‌اند.

آن فلسفه ای که می‌تواند در درجه اول دیگر علوم انسانی را در مسیر صحیح قرار دهد، و سکولاریسم قهار را از مراکز علمی بزدايد، و همچون آب زلال، کام تشنه بشریت را سیراب کند، فلسفه الهی است که اگر چه بر حسب ترتیب زمانی از منطق و طبیعیات و ریاضیات متأخر است، ولی به لحاظ شرافت و مزیت بر آن‌ها فضیلت و ریاست دارد. به همین جهت است که به اعتباری نام «مابعدالطبیعه» و به اعتباری نام «ماقبل‌الطبیعه» بر آن، اطلاق می‌شود. (ابن سینا، ۱۴۰۴ق: ص ۲۱ و ۲۲)

گویا انسانیت کنونی با علوم انسانی، و علوم انسانی از انسانیت، و انسانیت از خودش بیگانه شده است، و چاره ای نیست که برای رسیدن به سبک صحیح

زندگی انسانی - که طبیعتاً اسلامی است - این‌ها باید باهم آشتی کنند، و این یاران از هم گسیخته باید یکدیگر را در آغوش گیرند.

نارواترین پدیده عصر ما این است که علوم به اصطلاح انسانی، انسانی نیستند، و این فاجعه است. فاجعه بزرگ‌تر، از خود بیگانگی انسان است، و فاجعه بزرگ‌ترین، این است که به فلسفه به عنوان یک علم انسانی برتر، و به انسان علم مادر نظر نمی‌شود، و هرکس از هرگوشه‌ای برمی‌خیزد، و چیزهایی به نام فلسفه نشخوار می‌کند، مورد استقبال همه آن‌هایی که هم از انسانیت خود، و هم از حکمت ناب الهی و هم از علوم انسانی جهت‌دار و غایتمند، گسیخته و بیگانه شده‌اند، و تمام وجود و جوانب و لوازم و شرایط زندگیشان را فراگرفته، واقع می‌شود. آری خاصیت سراب همین است.

### جایگاه انسان

قدر مسلم این است که کره زمین و همه اشیایی که در داخل و خارج آن وجود دارند، در خدمت انسان، و به تعبیر قرآن، برای انسان تسخیر شده‌اند، و صد البته که تسخیرکننده خدای متعال است نه انسان.

این مطلب هم مورد تأیید عقل است، و هم مورد تصدیق وحی؛ چرا که انسان‌ها بدون هیچ دغدغه‌ای آن را باور دارند، و در حقیقت از بدیهیات عقل ایشان است، و نیز در چند جای قرآن به صورت جزیی ذکر شده است؛ ولی جامع‌ترین و کلی‌ترین آیات تصریح کرده است که خداوند همه آن‌چه در زمین و آسمان هاست، مسخر انسان ساخته است.<sup>۹</sup> (لقمان: ۳۱، آیه ۲۰)

مگر نه انسان به عنوان خلیفه خدا بر روی زمین آفریده شده است؟ مگر نه فرشتگان برانسان سجده کردند؟ مگر نه امانتی که کوه‌ها و آسمان‌ها و زمین از

تحمل آن سرباز زدند، تنها انسان بود که آن امانت را تحمل کرد؟ این امانت، امانت تکلیف بود، یا امانت عقل یا امامت و ولایت؟ چه بود؟ هر چه بود، تحمل آن کار آسانی نبود! مگر نه انسان را ظلوم جهول نامیدند؛ زیرا به نفس خود رحم نکرد، و در مقام جهاد با نفس اماره، او را کشت، و همه ما سوی الله را در بوتہ جهل نهاد، و موضوع علم خود را «الله» قرار داد و به دیگران در پرتو نور او نگریست. (خورازمی، ۱۳۷۹: ۱۰۰) و تنها انسان است که در پی علم افضل به معلوم افضل است. (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۵)

درست است که انسان از عناصر سازنده این عالم به وجود آمده، ولی در وجود او استعدادی است که در هیچ عنصری از عناصر طبیعت یافت نمی‌شود. درست است که انسان از پوست و گوشت و استخوان و رگ و پی به وجود آمده، و از این حیثیت با جانوران فرقی ندارد؛ ولی در کنه وجود او چیزی است که در هیچ جانوری نیست.

آن چه در انسان هست و در غیرانسان یعنی جمادات و نباتات و حیوانات نیست، عبارت است از فکر و اندیشه، و اصولاً انسان یعنی همین!

ای برادر تو همین اندیشه‌ای	ما بقی تو استخوان و ریشه‌ای
گر گل است اندیشه تو گلشنی	ور بود خاری تو همیشه گلخنی
ور گلابی برسر جیب‌ت زبند	ور تو چون بولی برون‌ت افکنند

(بلخی، جلال الدین محمد، ۱۳۳۸ش: ۱۱۸)

اگر انسان مرکز و محور همه مخلوقات است که در آسمان و زمین وجود دارند، چرا نباید علوم انسانی نیز مرکز و محور همه علوم باشد؟!

شرافت علوم به موضوع آن هاست. موضوع علوم انسانی انسان است. فلسفه هم فلسفه انسان است. انسان بی فلسفه انسان نیست؛ چرا که بی فکر است. انسان بی فکر،

یک جانور دوپاست. موضوع علوم طبیعی طبیعت و موضوع علوم ریاضی کمیت است. طبیعت چیزی جز سنگ و خاک و آب و آتش و گیاه و درخت و جانور نیست. کمیات چیزی جز عدد و خط و سطح و حجم نیست. آیا این‌ها برترند که مستخلف علیه شمرده می‌شوند، یا انسان که خلیفه و مستخلف است؟! مگر نه مستخلف بر مستخلف علیه برتری دارد؟ آیا این‌ها برترند که خادم انسانند، یا انسان برتر است که مخدوم آن‌هاست؟! آیا علوم مربوط به مخدوم برتر است یا علوم مربوط به خادم؟!

مادامی که علوم انسانی همچون خود انسان از مرکزیت و محوریت خارج باشد، و به حاشیه رانده شود، نه علوم انسانی ارزش واقعی خود را باز می‌یابند، و نه انسانی که از خود بیگانه شده، و در خدمت تکنیک و اقتصاد و علوم قرار گرفته است. چرا نباید فلسفه مطلق، همچون گذشته مادر علوم باشد و فلسفه‌های مضاف مشرف بر علوم بوده و این‌ها بر مینای فلسفه مطلق به علوم جهت دهند؟! مشکل اصلی این است که به انسان به عنوان یک شیء طبیعی و به عنوان یک جانور دوپای آزمایشگاهی می‌نگرند، و او را جزئی از جواهر و اعراض این عالم می‌شناسند، بلکه از جزء هم نازل‌تر و فروتر، در نتیجه ارزشی در حد یک کالا دارد. در گذشته این کالا در بازارهای برده فروشی خرید و فروش می‌شد. درست است که این بازارها برحسب ظاهر تعطیل شده است، ولی روح بردگی و استثمار همچنان حاکم است، و انسان‌هایی که خیال می‌کنند به آزادی رسیده‌اند، همچنان روح و نشان زیر زنجیرهای فرساینده این روزگار، آشفته و فرسوده شده است. خدای متعال هنگامی که پیامبر خود را معرفی می‌کند، او را به عنوان بردارنده غل‌ها و زنجیرها بر دست و پای همه انسان‌ها - نه فقط برده‌ها - معرفی کرده است.<sup>۱</sup> (اعراف: ۷، آیه ۱۵۷)

تا زمانی که این غل و زنجیرها برداشته نشود، و در پرتو تعلیمات انبیا فکر و روح و قلب و عواطف انسان از بندگی و بردگی طبیعت آزاد نشود، علوم انسانی

هم مغلوب و مقهور و برده علوم دیگر خواهند بود. اگر شرافت علوم را به لحاظ غایات آنها ارزیابی کنیم، علوم ربانی بر علوم غیر ربانی برتری می‌یابند. در این صورت، تنها علوم ربانی ارزش می‌یابند، و علوم غیر ربانی بی ارزش، بلکه ضد ارزش خواهند بود. علوم یا باید ربانی باشند یا در سبیل نجات، همانگونه که مردم یا باید عالم ربانی باشند یا در سبیل نجات، و در غیر این صورت به پشه‌هایی می‌مانند که همواره سرگردانند و باد و طوفان آنها را به این سو و آن سو می‌برند.<sup>۱۱</sup> (نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۱۳۹)

با این حساب، فلسفه ناب الهی، علم ربانی و فیلسوف کامل الهی، عالم ربانی و سایر علوم باید تابع علم ربانی و بر سبیل نجات، و سایر علما نیز باید در همین سبیل قرار گیرند.

اگر فلسفه الهی را مافوق علوم انسانی یا یکی از علوم انسانی - ولی به عنوان مرکز و محور آنها - بشماریم، علوم انسانی هم به لحاظ موضوع و هم به لحاظ غایت بر سایر علوم تقدم می‌یابند؛ زیرا هر علمی که به غایت نزدیک‌تر است، بر علمی که دورتر است، اشرف و افضل خواهد بود.

ابن سینا معتقد است که فلسفه ناب الهی هم خودش برترین علم است، و هم معلومش برتر است. (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۵)

### نتیجه

در میان تقسیماتی که از عصر فلاسفه یونان تا امروز به دست ما رسیده، تقسیمی نیافتیم که به جایگاه انسان و علوم انسانی توجهی که در خور آنهاست، مبذول کرده باشد.

ما معتقدیم که علوم غیرانسانی سر و کارشان با جوهر بی جان و کم و کیف و اعراض دیگر است؛ از این رو مقام و مرتبه آنها بعد از علوم انسانی است؛ ولی علوم انسانی با موجودی سر و کار دارند که خدای متعال همه آن چه در زمین و آسمان آفریده، برای خاطر او تسخیر کرده است. بنابراین، ارزش علوم انسانی به همان اندازه ارزش خود انسان است.

در میان علوم انسانی، فلسفه را باید اصل و ریشه و به منزله مادر بشناسیم، زیرا فلسفه - آن هم فلسفه راستین الهی - است که جایگاه و موقعیت انسان را می‌شناساند، و به او می‌گوید که کیست و چیست و از کجا آمده، و به کجا می‌رود. اگر از این فلسفه چشم‌پوشیم، همه علوم و - مآلاً - خود انسان در مزبله سکولاریسم سقوط می‌کنند.

### پی‌نوشت‌ها

۱. ﴿ إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ \* أُولَٰئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴾.
۲. ﴿ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴾.
۳. ﴿ يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ ﴾.
۴. ﴿ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا ﴾.
۵. ﴿ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ ﴾.
۶. ﴿ وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى ﴾.
۷. ﴿ وَلَتَجْزِيَنَ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.
۸. ﴿ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مَنْ ذَكَرَ أَوْ أَنْفَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.
۹. ﴿ أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً ﴾.
۱۰. ﴿ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوتًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ﴾.
۱۱. الناس ثلاثة: عالم رباني و متعلم على سبيل نجاه و همج رعاع، أتباع كل ناعق يميلون مع كل ريح، لم يستضيئوا بنور العلم.

### کتابنامه

- قرآن.

۱. نهج البلاغه.
۲. ابن سینا. (۱۴۰۴ق). الشفاء الالهيات. تحقیق الاب قنواتی و سعید زاید. قم: مکتبه آیه الله مرعشی نجفی.
۳. \_\_\_\_\_ (۱۹۱۰م). منطق المشرقيين. تهران: مکتبه جعفری تبریزی.
۴. بلخی، جلال الدین محمد. (۱۳۳۸ش). کلیات مثنوی. تهران: کتابفروشی اسلامیة.
۵. پول فولکیه. (۱۳۴۷ش). فلسفه عمومی یا مابعدالطبیعه. ترجمه یحیی مهدوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۶. خوارزمی، تاج الدین حسین. (۱۳۷۹ش). تصحیح آیه الله حسن زاده آملی. چاپ دوم. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۷. طباطبائی، سید محمد حسین. (۱۴۰۴ق). نهیة الحکمه. تصحیح استاد نورانی. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱ق). المیزان فی تفسیر القرآن. ج ۱۳. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵ق). المیزان فی تفسیر القرآن. ج ۱۲. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱ق). المیزان فی تفسیر القرآن. ج ۱۹. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۱. فروغی، محمد علی. (۱۳۱۷ش). سیر حکمت در اروپا. تهران: بنگاه مطبوعاتی صفی علی شاه.
۱۲. مطهری، مرتضی. (۱۳۶۶ش). مقالات فلسفی. جلد دوم. چاپ اول. تهران: انتشارات حکمت.
۱۳. یوسف کرم. (۱۹۶۲م). تاریخ الفلسفة الحدیثة. دارالمعارف مصر.

